

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: ح. آزاد  
فرستنده: عثمان حیدری  
۲۵ می ۲۰۱۴

## سوژه انقلابی

(بررسی و نقد فراسوی سرمایه، اثر مایکل لیبوتیز)

۲

### ادامه بحث بعد از ۱۹۷۵ در المان

از نیمه دوم ۱۹۷۰ و با آغاز انتشار دست نوشته های ۱۸۶۱-۶۳ در کلیات آثار مارکس و انگلس (MEGA2) بحث در مورد برنامه تحقیقاتی مارکس و ساختار کتاب سرمایه وارد دوره جدیدی شد. ما در این جا به اجمال به مهم ترین این بحث ها در المان اشاره می کنیم (۳۰) تا جایی که به کتاب "درباره مزد" مربوط می شود:

- **تفسیر یان-نیت زولد (۳۱):** یان و نیت زولد طی مقاله ای در شماره اول سال نامه مارکس و انگلس (۱۹۷۸) با مطالعه دست نوشته های مارکس به این نتیجه رسیدند که او طرح اولیه خود را، برای نوشتن شش کتاب هرگز کنار نگذاشته است؛ و در بررسی های خود، در مورد "مزد" و "اجاره زمین" در سه جلد سرمایه تا آن جا پیش می رود که مقولات اصلی سرمایه آن را ایجاب می کنند؛ و توضیحات مفصل تر و ویژه را به کتابی مستقل موقوف می کند. در دهه ۱۹۸۰ حول و حوش گروهی که مسؤلیت جمع آوری کلیات آثار مارکس و انگلس (MEGA) را به عهده داشت و تحت نظارت ولفگانگ یان، یک هیأت تحقیقاتی در دانشگاه مارتین لوتر در هاله تشکیل شد که قصد داشت با استفاده از روش ارتقاء از مجرد به مشخص، برنامه مارکس شامل ۶ کتاب را بازسازی و تکمیل کند. آن ها نتیجه تحقیقات خود را در مجله ای تحت عنوان (Forschung-Arbeitsblätter zur Marx-Engels) منتشر می کردند.

- **تفسیر مولر (۳۲):** مولر می گوید که مارکس در پنج دفتر اول از دست نوشته های ۱۸۶۱-۶۳ مجدداً به کتاب مزد اشاره می کند. در کتاب سرمایه روابط و خصلت عام سرمایه موضوع تحقیق است که بر پیش فرض مبادله کالا به شکل مبادله ارزش های برابر استوار است که نیروی کار به عنوان کالا را نیز در بر می گیرد. اما تمام مسائلی که نیروی کار را به عنوان مقدار متغیری در نظر می گیرند نیاز به بررسی جداگانه دارند. علاوه بر این تغییرات سطح نیاز کارگران، افزایش و کاهش قیمت بازار نیروی کار نسبت به ارزش آن (۳۳) و اشکال خاص مزد (گاه مزد و قطعه ای و غیره) (۳۴) همگی به کتاب مزد تعلق دارند.

مارکس اواخر سال ۱۸۶۱ برای اولین بار بین مزد به طور عام که می بایست در چارچوب سرمایه به طور عام مورد بررسی قرار گیرد و مزد به طور خاص تمایز قابل می شود که خود موضوع کتابی مستقل به شمار می رود. (۳۵)

به نظر مولر، مارکس بعد از طرح جنوری ۱۸۶۳ هنگامی که تصمیم می‌گیرد تا خصوصیات اصلی رقابت را با سرمایه به طور عام و به طور ارگانیک ترکیب کند، در دفتر ۲۰ و ۲۱ مجدداً به موضوع مزد می‌پردازد. اما بررسی مزد در این جا در محدوده نظریه ارزش اضافی قرار دارد و هدفش نشان دادن این حقیقت است که چگونه مزد به عنوان شکل پدیداری، ذات خود یعنی ارزش نیروی کار را می‌پوشاند و وارونه جلوه می‌دهد. (۳۶)

• **تفسیر شوارتز (۳۷):** شوارتز به شکلی مستدل و منظم نشان می‌دهد که مارکس هم چنان بر تصمیم خود مبنی بر نگارش کتابی مستقل درباره "مزد" پا بر جا باقی مانده بود. او علاوه بر این، هدف مارکس از اضافه کردن بخش مرزها را (بخش ششم) به جلد اول سرمایه، و جایگاه آن در ساختار منطقی این کتاب را نیز روشن می‌کند. او می‌گوید اگر فهرست مطالبی را که مارکس برای "کتاب مزد" در نظر گرفته بود (مراجعه کنید به ص) با قسمت هائی از جلد اول سرمایه که درباره مزد صحبت می‌کند (به خصوص بخش ششم تحت عنوان مرزها) مقایسه کنیم، متوجه خواهیم شد که عناوین مهمی مثل "ارزش نیروی کار ساده و ماهر"، "تعیین مزد در بخش های غیرمولد"، "تغییر در قیمت نیروی کار"، "نوسانات بازار کار" و غیره ناگفته باقی مانده است و روسدلسکی نیز علی رغم ادعایش تا اندازه ای به این امر اذعان دارد. پس در واقع بخش مرزها در جلد اول سرمایه نمی‌تواند جانشین کتاب مستقلی درباره مزد باشد. اگر چنین است آن گاه پرسش این است بخش مزد در جلد اول سرمایه به چه دلیل آورده شده و چه نقشی را به عهده دارد؟ به نظر شوارتز، مارکس در این بخش قصد دارد این مطلب را توضیح دهد که چگونه در سطح پدیداری مزد هم چون ارزش کار، ارزش تمام و کمال کار جلوه می‌کند، در حالی که در سطح ذاتی، کارگر صرفاً ارزش نیروی کار خود را دریافت می‌کند (۳۸). یعنی ارزشی معادل ارزش کالاهای لازم برای زنده ماندن و تجدید قواء برای کار. اما کارگر در طول روز کار ارزشی بیش از ارزش نیروی کار خود را تولید می‌کند. به همین دلیل روز کار به دو بخش لازم و اضافی تقسیم می‌شود. در بخش لازم، کار ارزشی معادل ارزش نیروی کار خود تولید می‌کند و در بخش اضافی، ارزشی مازاد بر آن. کارگر برای بخش لازم معادلی دریافت می‌کند ولی برای بخش اضافی معادلی دریافت نمی‌کند. مناسبات گردش کالائی در سطح پدیداری یعنی مبادله برابرها و قرارداد کار این توهم را در اذهان به وجود می‌آورد که هر دو بخش کار پرداخت شده است. ما با دو سطح روبه‌رو هستیم. نظریه ارزش اضافی و استثمار نیروی کار در سطح ذاتی، و مرزها در سطح پدیداری. مارکس در این جا نمی‌خواهد که میانجی های لازم بین این دو سطح را معرفی کند این کار وظیفه ای است که باید در کتاب کار مرزها انجام گیرد؛ او در این جا صرفاً می‌خواهد توهم و وارونگی سطح پدیداری را نسبت به سطح ذاتی نشان دهد.

نکته جالب دیگر در نقد روسدلسکی این که مارکس درست در همان بخش مرزها، در فصل ۱۸ تحت عنوان "گاه مزد" جمله ای می‌آورد حاکی از آن که او هم چنان به نگارش کتاب مستقلی درباره مزد علاقه مند است:

"مزد نیز شکل های متعددی پیدا می‌کند. این مطلب در رساله های اقتصادی دیده نمی‌شود. آن ها از شدت دلبستگی به خود موضوع، تمامی تفاوت های شکلی را نادیده می‌گیرند. باز نمود تمامی این شکل ها به مطالعه ویژه ای در باره کار مزدی تعلق دارد و بنابراین جای آن در این اثر نیست. با این همه، در این جا باید به طور مختصر دو شکل بنیادی آن را که غالب است توصیف کنیم." (۳۹)

روسدلسکی در مورد تاریخ تغییر طرح (ادغام کتاب "مزد" در جلد اول سرمایه) به گمانه زنی می‌پردازد. به نظر او تاریخ این تغییر به هر حال نمی‌تواند "قبل از ۱۸۶۴" باشد. چون در دست نوشته های ۱۸۶۱-۶۳ هنوز نشانی از این تغییر دیده نمی‌شود و سرمایه جلد اول که در سال ۱۸۶۷ انتشار یافته حاوی بخشی درباره "مرزها" است. دلیل این حدس اشتباه این است که روسدلسکی از دست نوشته های ۱۸۶۱-۶۳، فقط بخش مربوط به نظریه های ارزش اضافی

را مطالعه کرده بود و احتمالاً به دست نوشته های ۱۸۶۳-۶۵ دسترسی نداشت. چون در این دست نوشته ها چندین بار به کتاب "مزد" اشاره می شود به عنوان نمونه:

سطح نیازهای حیاتی، که مجموعه ارزش آن ها ارزش نیروی کار را تشکیل می دهد ممکن است افزایش یا کاهش پیدا کنند. تحلیل این تغییرات به مطالعه ویژه ای درباره مزد نیاز دارد و در این جا مورد بحث قرار نمی گیرد. (۴۰)

قابل توجه این که، مارکس در سال ۱۸۶۴ درست در همان زمان که به کتاب مستقلی درباره مزد اشاره می کند، تصمیم می گیرد که بخشی درباره "مزد و اشکال آن" به جلد اول سرمایه بیفزاید. بدین ترتیب بخش "مزد" در جلد اول به هیچ وجه نمی تواند جایگزینی برای کتاب "مزد" باشد. (۴۱)

قبل از ادامه بحث، بهتر است این مساله را یادآوری کنیم که در المان بحث کتاب مزد تحت الشعاع بحث مهم تری قرار می گرفت که درباره حرکت از مجرد به مشخص و وجود سطوح مختلف تجرید در کتاب سرمایه بود. همان طور که قبلاً گفته شد روسدلسکی دو سطح کلی تجرید را مشخص کرده بود: سرمایه عام و سرمایه های بسیار، البته هر یک از این سطوح کلی شامل سطوح تجرید جزئی تر است که حرکت از مجرد به مشخص را گام به گام به پیش می برد (۴۲)

مولر و شوارتز با طرح نکات جدیدی به این بحث، روشنی و تکامل بیش تری بخشیدند:

۱- به نظر آن ها مارکس در واقع سه سطح کلی تجرید را در نظر گرفته بود؛ عام، خاص و یگانه.

۲- او در تدوین حرکت منطقی از مجرد به مشخص متوجه شد که چون این سه سطح در هم تنیده و در برگیرنده یک دیگر اند، جدائی کامل و اکید آن ها با دشواری هائی روبه رو است که برای اجتناب از آن ها باید انعطاف و تعدیل بیش تری در حرکت منطقی وارد کرد.

به عنوان نمونه گروندریسه یک سر به بررسی سرمایه در سطح عام اختصاص دارد (همانند سرمایه جلد ۱ و ۲). یعنی خصوصیات عمومی و ذاتی که وجه اشتراک شکل های گوناگون سرمایه اند. تحقیق در مورد سرمایه بسیار یا وجوه افتراق سرمایه ها (شاخه های مختلف صنعت، کشاورزی، معادن، بازرگانی، اعتباری و غیره) به سطح مشخص تری از تحلیل (جلد سوم سرمایه) موکول شده است. به همین دلیل مارکس در گروندریسه رابطه کار و سرمایه را در حد تحلیل ارزش اضافی و اشکال آن و ارزش نیروی کار مورد بررسی قرار می دهد و بخش جداگانه ای برای مزد در نظر نمی گیرد، چون مزد رابطه ای است پدیداری بین کارگر و سرمایه دار و در واقع به سطح مشخص تری از تحلیل تعلق دارد، اما در جلد اول سرمایه درست خلاف این ملاحظه روش شناسانه، بخش جداگانه ای را به مزد اختصاص می دهد. این پرسش مطرح می شود که دلایل این تغییر عقیده چیست؟

ما در صفحات قبلی اشاره کردیم که روسدلسکی به نامه ای از مارکس به انگلس در تاریخ ۲۷ جون ۱۸۶۷ استناد کرد و با تفسیر مبهمی مسأله را به ارزش اضافی و قیمت تولید در جلد سوم حواله داد و سرانجام عدول از جدائی سرمایه و مزد را به عنوان پیش فرض الزامی سرمایه عام، علت این تغییر عقیده دانست.

در این مورد توضیح شوارتز روشن تر و قانع کننده تر است. انگلس در نامه ای به تاریخ ۲۶ جون ۱۸۶۷ به مارکس، اظهار تعجب می کند که او چرا در پیدایش ارزش اضافی به این مسأله نپرداخته است که کارخانه دار و اقتصاددان عامی منشاء ارزش اضافی را نه کار بلکه سرمایه می دانند. به نظر آن ها هر چیزی به ارزش خود فروخته می شود، پس کارگر ارزش کار خود را به صورت مزد دریافت می کند. و به همین دلیل کار او نمی تواند منشاء ارزش اضافی باشد. مارکس روز بعد در ۲۷ جون ۱۸۶۷ در نامه ای به او پاسخ می دهد:

"توضیح علمی آن چه که در باره افکار غیرقابل چشم پوشی کوتاه فکran و اقتصاددانان عامی گفته بودی (که البته فراموش می کنند کار پرداخته شده را تحت عنوان مزد و کار پرداخت نشده را تحت عنوان سود به حساب بیاورند) از این مسأله فراتر می رود:

چگونه ارزش یک کالا به قیمت تولید آن تبدیل می شود که در آن:

الف- به نظر می رسد که شکل مزد پرداخت تمام و کمال کار است.

ب- اما کار اضافی یا ارزش اضافی به شکل افزایش قیمتی بیش از قیمت تمام شده (معادل قیمت بخش ثابت سرمایه به علاوه مزد) به نام سود یا بهره جلوه می کند.

پاسخ به پرسش ها بر این پیش فرض مبتنی است که: ۱- تبدیل به اصطلاح ارزش نیروی کار روزانه به مزد یا قیمت کار روزانه توضیح داده شده باشد. این وظیفه در فصل پنجم این مجلد (جلد اول سرمایه) انجام گرفته است.

۱. تبدیل ارزش اضافی به سود، سود به سود متوسط و غیره توضیح داده شده باشد. این خود مبتنی است بر توضیح قبلی روند گردش سرمایه ها، که در آن تغییر سرمایه ها نقشی به عهده دارد. بنابراین این مسأله در جلد سوم کتاب (سرمایه) نشان داده می شود. (۴۳)

آن چه که در سطح پدیداری مشاهده می شود و به خصوص مبنای محاسبات سرمایه دار منفرد و اقتصاددان عامی قرار می گیرد، این است که الف- ارزش یا قیمت نیروی کار یک سر به شکل مزد پرداخت می شود. ب- سود ناشی از صرفه جوئی در هزینه تولید (یعنی سرمایه ثابت، سرمایه ای که صرف خرید مواد خام، مواد کمکی و ماشین آلات می شود به علاوه سرمایه متغیر، سرمایه ای که صرف پرداخت مزد می شود) و اضافه قیمتی است که سرمایه دار بر قیمت تمام شده (هزینه تولید) می کشد و کالاهای تولید شده را به آن قیمت می فروشد. او سود را نتیجه کل سرمایه می داند و نه صرفاً ناشی از سرمایه متغیر.

اما در سطح ذاتی ۱- مزد فقط ارزش نیروی کار است نه ارزش تمامی کار. نیروی کار تنها کالائی است که مصرف آن در روند تولید، ارزشی بیش از ارزش اولیه یا به عبارتی ارزش اضافی به وجود می آورد. ۲- فقط سرمایه متغیر منشاء ارزش اضافی است و نه تمامی سرمایه. نسبت این ارزش اضافی به کل سرمایه را سود می نامیم و سود در روند گردش و جابه-جائی سرمایه ها به سود متوسط بدل می شود، چیزی که در سطح پدیداری قابل مشاهده است. (۴۴)

ما در این جا با دو شکل پدیداری سروکار داریم که واقعیت ذاتی را وارونه جلوه می دهند: نخست، مزد نسبت به ارزش نیروی کار و دوم، سود متوسط نسبت به ارزش اضافی. شرح تغییر شکل ارزش نیروی کار به مزد پیش شرط تحلیل شکل ارزش اضافی به سود و سود متوسط است. نامۀ مارکس تقریباً یک سال بعد به تاریخ ۳۰ اپریل ۱۸۶۸ به انگلس این مطلب را تأیید می کند: "سود برای ما فعلاً نام دیگر یا مقوله دیگری است برای ارزش اضافی. چون از طریق شکل مزد، تمام کار، پرداخت شده جلوه می کند؛ بخش پرداخت نشده آن ضرورتاً نه محصول کار، بلکه نتیجه سرمایه به نظر می رسد، نه نتیجه بخش متغیر سرمایه، بلکه برآمده از کل سرمایه. بدین گونه ارزش اضافی شکل سود پیدا می کند بدون تفاوت کمی بین آن ها. این یکی جلوه گمراه کننده آن دیگری است." (۴۵)

تحلیل شکل وارونه مزد نسبت به سرمایه عام حالت جنبی دارد و از انکشاف درون ذاتی مقوله های آن استنتاج نمی شود و در عین حال مقدمات لازم برای توضیح شکل وارونه سود و سود متوسط را فراهم می کند. اما جایگاه مناسب برای این بحث در نظم فصل بندی کتاب سرمایه به طور منطقی در کدام قسمت می تواند باشد؟ مارکس بعد از تشریح مبادله کار با سرمایه در دو مرحله خرید و فروش نیروی کار در روند گردش کالائی و مصرف کالای خریداری شده یعنی نیروی کار در روند تولید سرمایه داری که به تولید ارزش اضافی می انجامد، به درستی بحث شکل وارونه مزد را مطرح می کند. بخش سوم از جلد اول سرمایه به تولید ارزش اضافی مطلق می پردازد، بخش چهارم به تولید ارزش اضافی نسبی و بخش پنجم تولید ارزش اضافی مطلق و نسبی را در ترکیب با یک دیگر در نظر می گیرد و بخش ششم به مسأله تغییر شکل ارزش نیروی کار به مزد اختصاص داده شده که از لحاظ توالی منطقی جای مناسبی است. مارکس اولین بار در ماه می ۱۸۶۳ در دست نوشته های ۱۸۶۱-۶۳، در دفتر ۱۹ و ۲۰ در ادامه توضیح ارزش اضافی

مطلق و نسبی در ترکیب با هم، بلافاصله به مسأله تغییر شکل ارزش نیروی کار به مزد می پردازد، بدون آن که بخش جداگانه ای برای آن در نظر بگیرد. به علاوه او به شکل منظمی تأثیر طولانی شدن روز کار و افزایش بارآوری بر ارزش نیروی کار و اختلاف آن با مزد را مورد بررسی قرار می دهد. در چاپ اول کتاب سرمایه (۱۸۶۷) نیز وضع به همین روال است. اما در چاپ دوم کتاب سرمایه (۱۸۷۳) بخش جدیدی، یعنی بخش ششم (شامل فصل های ۱۷، ۱۸، ۱۹، و ۲۰) را به طور مستقل به تشریح وارونگی شکل مزد نسبت به ارزش نیروی کار اختصاص می دهد. در این بخش اشکال گوناگون مزد یعنی گاه مزدی و کارمزدی و تأثیرشان بر این وارونگی و بالاخره اختلاف مزد در کشورهای مختلف نیز مورد بحث قرار می گیرد. (۴۶)

پس نظر شوارتز در مورد رابطه کتاب نانوخته "در باره مزد" و بخش "مزدها" در جلد اول سرمایه را به این ترتیب می توان خلاصه کرد:

۱. مقایسه بخش ششم جلد اول سرمایه تحت عنوان "مزدها" با مطالبی که مارکس برای کتاب مستقل "درباره مزد" در نظر گرفته بود، نشان می دهد که این بخش خلاف نظر روسدلسکی نمی تواند جایگزینی برای کتاب نامبرده باشد.

۲. در بخش ششم مطالب زیر مورد بررسی قرار می گیرند که به ترتیب اهمیت عبارتند از:

- تغییر شکل و وارونگی مزد نسبت به ارزش نیروی کار
  - نقش شکل مزد در وارونه جلوه دادن تأثیر طولانی شدن روز کار و افزایش شدت کار بر ارزش نیروی کار
  - نشان دادن ناتوانی مکتب ریکاردو در توضیح منشاء ارزش اضافی.
۱. وارونگی شکل مزد نسبت به ارزش نیروی کار پیش شرط وارونگی شکل سود نسبت به ارزش اضافی است که در جلد سوم سرمایه توضیح داده می شود.
۲. بخش ششم اساساً به مقولات سرمایه عام تعلق ندارد و به همین علت گروندریسه فاقد چنین بخشی است. انضمام آن به جلد اول در واقع تعدیلی است در برنامه اولیه مارکس.
۳. این بخش از لحاظ توالی فصل ها به طور منطقی باید بعد از تحلیل نظریه ارزش اضافی و اشکال گوناگون آن قرار بگیرد.

• **تفسیر میثانیل هاینرش.** هاینرش به گروهی از مفسران تعلق دارد که معتقدند مارکس در جریان تحقیقاتش با مشکلاتی روبه رو می شد که او را هرچه بیش تر به تغییر در طرح اولیه و کنار گذاشتن کامل مفهوم سرمایه عام سوق می داد. طرح جدید هدف خود را توضیح روند تولید، روند گردش و بالاخره روند تولید به طور کلی یعنی در نظر گرفتن تولید و گردش با هم قرار داده بود. در جریان این تغییر، مسایلی که توضیح آن ها به آینده موکول شده بود مثل کتاب "درباره مزد" هر چه بیش تر به شکل الزامات تحلیل روند تولید خود را نشان دادند. مسایلی که در رابطه ماهوی با تولید سرمایه داری قرار داشتند و لاجرم می بایست در بخش روند تولید مورد بررسی قرار می گرفتند. به همین علت کتاب مزد به شکل فصلی از جلد اول سرمایه در کنار نظریه ارزش اضافی قرار گرفت. (۴۷)

**ادامه بحث در دهه آخر قرن بیستم:** در اوایل دهه نود انتشار کتاب "فراسوی سرمایه" (۱۹۹۲) توسط مایکل لیووتیز انگیزه جدیدی شد برای بحث درباره "کتاب نانوخته" (۴۸). دو سال بعد فلتون شورنال کتاب مفصلی در این باره نوشت که ناکامل بودن کتاب سرمایه را تأیید می کرد (۴۹). در سال ۱۹۹۸ کنت لاپیدس با نوشتن اثری در باب نظریه مزد مارکس از کامل بودن نظریه مزد در کتاب سرمایه دفاع کرد (۵۰). ما در این جا بدون در نظر گرفتن ترتیب تاریخی، دیدگاه این سه متفکر را در مورد کتاب مستقل "درباره مزد" به طور خلاصه معرفی می کنیم:

**کنت لاپیدس:** بحث لاپیدس حاوی نکته جدیدی نیست؛ او بعد از یک مرور تاریخی از سابقه این بحث به پیروی از گروسمن بر این باور است که طرح اولیه مارکس (شامل شش کتاب) مربوط به دورانی می شود که مارکس هنوز از مفهوم کلیت و سرمایه اجتماعی درکی نداشته است. اما در جریان آشنائی با مسأله بازتولید سرمایه اجتماعی نظراتش تکامل یافته و در جهت تدوین و تکمیل طرح نهائی کوشیده است که شامل سه جلد سرمایه و نظریه های ارزش اضافی می شود. (۵۱)

**فلتون شورتال:** شورتال بر این نظر است که نقد ماکس اشتیرنر توسط مارکس و انگلس و نگارش تزهائی درباره فویرباخ و ایدئولوژی المانی نقطه عطف تعیین کننده ای است در گسست آن ها از هگلی های جوان و به خصوص فویرباخ و طرح مسأله پراکسیس: یعنی وحدت عین و ذهن در عمل اجتماعی انسان ها و ماتریالیسم تاریخی؛ یا جایگزینی "انسان واقعی تاریخی" به جای "انسان" مجرد و عام. هر چند که در این گسست تداوم موضوعاتی چون بیگانگی و رهائی انسان هم چنان قابل مشاهده است. مارکس پس از این گسست هر چه بیش تر به جانب نقد اقتصاد سیاسی گرایش پیدا کرد. نقد مارکس از سرمایه داری به طور کلی دو جنبه پیدا می کرد: اول نقد منطق و روابط عینی آن که شورتال آن را "دیالکتیک سرمایه" می نامد؛ و امکان و چگونگی نفی و سرنگونی آن، که او آن را "ضددیالکتیک مبارزه طبقاتی" می خواند.

در نیمه دوم قرن نوزدهم در اروپا شرایط معینی حکمفرما بود که بر افکار مارکس تأثیر می گذاشت: جنبش کارگری در مراحل آغازین خود قرار داشت و هنوز به عنوان یک طبقه در برابر سرمایه قد علم نکرده بود؛ وجود اشکال تخیلی و اراده گرایانه سوسیالیسم و بالاخره غلبه علم گرایی و پوزیتیویسم در حوزه های مختلف اندیشه از جمله علوم انسانی. او تلاش می کرد در مقابله با سوسیالیست های تخیلی و ذهن گرا به قوانین عینی حرکت سرمایه و پیش شرط های عینی مبارزه طبقاتی بپردازد. این کار با توجه به ضعف جنبش کارگری و غلبه پوزیتیویسم او را به زمین بورژوازی هدایت کرد: یعنی قبول پرسمان اقتصاد سیاسی، یا بررسی روابط اقتصادی سرمایه هم چون قوانین عینی و منطق هگل. و روح همین پرسمان اقتصاد سیاسی است که در آثار اقتصادی مارکس از سرمایه به بعد غلبه دارد. (۵۲)

به نظر شورتال این امر مارکس را به بن بست می کشاند که دو جنبه دارد: اول تضادهای سرمایه بیش تر به وحدت گرایش دارند تا از هم گسیختگی و بحران. مفهوم سرمایه عام بیان این وحدت است. دوم، مطالعه "ضددیالکتیک مبارزه طبقاتی" در سراسر کتاب سرمایه مسکوت باقی می ماند. به سخن دیگر حرکت خودپو و عینی سرمایه، طبقه کارگر را به وسیله ای صرفاً ارزش آفرین و قابل استثمار بدل می کند و تحلیل مبارزه طبقاتی قربانی توصیف قوانین عینی سرمایه می شود (۵۳). اما این بن بست در اندیشه مارکس موقتی است او قصد داشت کتاب جداگانه ای درباره مزد تدوین کند که احتمالاً موضوع مطالعه "ضددیالکتیک مبارزه طبقاتی" بود، ولی برنامه اش ناتمام ماند.

آن چه در این زمینه در آرای مارکس بن بست موقتی به شمار می رفت، در مارکسیسم به بن بست پایدار تبدیل شد. پاسخ به چگونگی این امر و نتایج حاصله از آن نیاز به بررسی مفصل جریان های مختلف درون مارکسیسم دارد. اما به طور خلاصه شاید بتوان گفت که مهم ترین وجه آن نادیده گرفتن پراکسیس انسانی و تبدیل ماتریالیسم تاریخی به مجموعه ای از قوانین عینی و جبری تاریخ است. به نظر شورتال، انگلس در ایجاد این بن بست دایم و عوامانه کردن مارکسیسم نقش مؤثری داشته است.

راه حل شورتال برای بیرون رفتن از این بن بست نه تداوم و تکامل روش مارکس، بلکه وارونه کردن مسیر نظری کتاب سرمایه است: "اگر قصدمان این است که از کتاب سرمایه فراتر رویم و عدم انسجام گسست و بحران سرمایه را نشان دهیم. باید حرکت مارکس در جهت دقیق کردن نظریه ارزش را وارونه کنیم. باید بفهمیم که کار چگونه ممکن است به ارزش تبدیل نشود، چگونه ممکن است قیمت از تعیین منظم ارزش تبعیت نکند، چگونه می توان به جای درک

چگونگی تبدیل کار به ارزش، اصولاً از آن ارزش زدائی و به جای درک چگونگی کلیت یافتن سرمایه اساساً آن را کلیت زدائی کرد.“ (۵۴)